سخنرانی مسجد سید عزیزالله تهران - جلسه 29

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْـبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّين، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَـيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرّ المُسْتَكينِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصوُمينَ

صاحب الهيبه العسكريه و الغيبه الالهيه سيدنا و مولانا و امامنا و هادينا بالحق القائم و لعنه الله عليه اعدائهم ابد الابدين و دهر الداهرين

قافله را ببنديد، رو به كعبه حقيقت، بعد از اداء فريضه، آن هم به وجه افضل كه با جماعت باشد، تقريبا دل‌ها پاك شده است، روح‌ها نوراني شده است، با اين قلوب پاك و ارواح نوراني، قافله را ببنديد، رو به كعبه روحاني ولايت امام زمان7 و به اميد اين‌كه ان‌شاءالله زنده باشيد، بيايد و به استقبالش برويد و پاي پرچمش و پاي علمش باشيد، پاي منبرش باشيد، و سخن‌راني او را بشنويد و پشت سر او نماز جماعت بخوانيد، خودتان و پيشوايتان حضرت آيت الله العظمي جناب آقاي «خوانساري»، ان‌شاءالله همه در صف اول جماعت امام زمان7.

خوب متوجه باشيد، صلوات‌هائي كه در هنگام بلند شدن ميفرستيد، عاشقانه باشد و بدون هم‌همه بنشينيد، از خارج هم فشار نياوريد كه جا نيست.

سيدنا و مولانا و امامنا و هادينا بالحق القائم

و لعنه الله عليه اعدائهم ابد الابدين و دهر الداهرين

(بَقِيَّتُ الله خَيْرٌ لَكُمْ إنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنين) [1]

قرآن در سينه اشخاصي است كه علم قرآن به آن‌ها افاضه شده است. قرآن همين پوسته خشك ظاهريش نيست، گرچه همين پوسته ظاهري براي تربيت بشر و تكميل بشر كافي است، بلكه يك سوره قرآن كافي است، بلكه يك آيه قرآن كافي است.

همين آيه (إِنَّ الله يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِيتاءِ ذِي الْقُرْبى وَ يَنْهى عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ) [2] همين يك آيه براي اداره كردن بشر و براى دنيا را مدينه فاضله كردن، اگر عمل كنند، كافي است.

و ليكن در عين حال، عظمت قرآن منحصر به همين ظاهر تنها نيست، همين پوسته ظاهر نيست.

قرآن باطن دارد، قرآن طخوم دارد، قرآن مطلع دارد، قرآن رموز دارد، قرآن كنايات دارد، قرآن اشارات دارد، قرآن استعارات دارد، قرآن مجازات دارد و قرائن متصله و قرائن منفصله دارد.

حرف قرآن را مدان كه ظاهر است   زير ظاهر باطني هم قاهر است

زير آن باطن يكي بطن دگر

قرآن كلام خدا است، تجلي حق تعالي است. حق تعالي غيرمتناهي در كمالات است، كلام او هم غير متناهي در حقايق و معانى و مرادات است.

بحث در قرآن یک ماه وقت میخواهد و من يك سال در «مسجد ملك» هر سي روز در بحث قرآن صحبت ميكردم.

اجمالا قرآن همين پوسته ظاهري كه هر عربيدان عربيخواني ميفهمد، قرآن منحصر در اين نيست، كمال قرآن در اين نيست، علمش كاملا منحصر در اين نيست.

قرآن باطن دارد، باطن قرآن در سينه كساني است كه خدا علم قرآن را به آنها آموخته است، بلاواسطه حضرت خاتمالانبياء ابوالقاسم محمد9 و به واسطه او به اوصيائش، كه همين علم قرآن نشانه امامت و خلافت و وصايت آنها است. وصايت و خلافت كه به الواط بازي به دست نميآيد، به حقه بازي و پشت هم اندازي و عرض كنم، حزب درست كردن و پول خرج كردن، به اينها كه «خلافه الرسول» درست نميشود. آنچه حضرات درست كردند روي اين پايهها بود.

«خلافه الرسول» به علم قرآن است و اين علم قرآن در سينه دوازده نفر، نهاده شده است كه اول آنها حضرت عليبنابيطالب7 است و آخر آنها حضرت بقيه الله7 است.

ما اگر بخواهيم از تمام حقايق قرآن استفاده اكمل بكنيم چاره نداريم، بايد به روايات مراجعه كنيم، قرآن بيروايات كمالاتش محدود است، كامل است، اما اكمل نيست، اكمليت قرآن به تركيب و به اختلاط و امتزاج با رواياتي است كه از اين سيزده نفر بيايد. نه از هر بزغالهاي!

ابوبكر و عمر چه ميفهمند قرآن چيست؟ والله، خدا شاهد است! اصلا چه ميفهمند قرآن چيست؟ عثمان را كه رها كن! بچه حاجي خوشگذران! عياش! يزيد بن معاويه چه ميفهمد قرآن چيست؟

آن‌هائي كه علم قرآن در سينه آن‌ها است، علي7 است و بچههاي او. «گواه عاشق صادق در آستين باشد»،

ان آثارنا تدل علينا فانظروا بعدنا الي الاثار

آثار علي7 و بچههاي علي7 در دست است. اين آثار ميگويد كه علم قرآن در سينه اين‌ها بوده است پس خليفه پيغمبر هم از اين‌ها است. ما بايد در فهم مرادات واقعي قرآن به روايات مراجعه كنيم و در فهم مرادات نفس‌الامري قرآن. و منافات ندارد باطنش با ظاهرش، تأويلش با تنزيلش، طخومش و اشاراتش و استعاراتش، با تصريحاتش هيچ مخالفتي ندارد.

عرض كردم اين يك بحث مفصلي است كه حالا فرصت نيست. ما اگر بخواهيم استفاده اكمل ار قرآن بكنيم، قرآن با روايات. پيغمبر ما را به قرآن و روايات سپرد. به قرآن تنها نسپرد! اي سني مسلك! پيغمبر ما را به قرآن تنها نسپرد.

نفرمود: «اني تارك فيكم القرآن»، بلكه فرمود: «اني تارك فيكم الثقلين»، دو نفيس بزرگ پر قيمت، گذاشتم و رفتم: قرآن و عترت.

عترت، مراد بدن علي بن ابي طالب7 نيست، مراد بدن امام حسن7 كه به حكم سپهبد عايشه تير باران كردند، نيست، بدن امام حسين7 كه زير دست و پا لگدمال كردند نيست. روح ولايت، روح علمي، معنويت اين بزرگواران، آن است كه عِدل قرآن است، آن است كه شريك قرآن است، سهيم در قرآن است. هر كلمه كلمه قرآن، هر حرف حرف قرآن، هر نقطه نقطه قرآن، سهمي ائمه: در آن نقطه دارند.

اين هم يكي از اسرار تيز بود كه از دهانم بيرون آمد كه يک منبر وقت مي‌خواهد كه چطور در نقطه قرآن اين‌ها سهم دارند، در يك اعراب قرآن.

فضلاء، دانشمندان، خيلي فضلاء امروز تشريف دارند و علماء و بزرگان و روحانيين،

خدا به حق پيغمبر روحانيين ما را محترم‌تر، عزيزتر، موفق‌تر از آن‌چه كه هستند بدارد.

خداوند به روحانيين ما طول عمر، توفيق كامل، تأييد شامل عطاء كند.

در يك اعراب قرآن سهيم هستند: (هذا صِراطٌ عَلي‌ٍ مُسْتَقيم) يا (هذا صِراطٌ عَلَيَّ مُسْتَقيم) [3] در اين اعراب آن‌ها سهيم هستند، آن‌ها قرائت ميكنند: (صِراطُ عَلي‌ٍ)، عمري‌ها قرائت ميكنند: (صِراطٌ عَلَيَّ). فهميديد!

و و و، تو خودت حديث مفصل بخوان از اين مجمل.

پيغمبر ما را به دو چيز سپرده است: به قرآن و عترت. آن‌هم نه بدن عترت، بدن علي بن ابي طالب7، بدن امام حسين7 كه زير سم اسب‌ها لگدمال كردند، اين‌ها معتمد ما و مرجع و ملجا ما نيستند، روح ولايتشان، بيانات علمي آن‌ها، فرمايشات آن‌ها، مرجع و ملجا ما است و شريك با قرآن است. بايد ما در فهم قرآن و مرادات واقعي قرآن به روايات مراجعه كنيم، هر كه روايت را بياندازد و بخواهد پشت به همين قرآن عمل كند منحرف است، بلاشك منحرف است، بلاشك به كمال اكمل نميرسد.

ما بايد به روايات مراجعه كنيم، روايات، مبيّن قرآن است، روايات، شارح قرآن است، روايات، مؤول و مفسر قرآن است. رواياتي هم كه به عمر و ابوبكر و عثمان و امثال آن‌ها منتهي شود، يك غاز نميارزد، يك پركاه قيمت ندارد، التفات فرموديد يا نه! روايات بايد از طريق علي بن ابي طالب7 و بچههاي علي بن ابي طالب7 و ياران علي7 و ياران بچههاي علي7، بايد از اين طرق باشد و شيعه بحمدالله و المنه، به سعي و اهتمام پيشينيان، از زمان «محمد بن يعقوب كليني» و اساتيدش و شاگردانش تا الساعه، سلسله‌هاي سند و روايات و رواه و رجال از خود شيعه، موثقين آن‌ها، مصدقين آن‌ها، مرتب، منظم دارند، احتياج به هيچ كس هم شيعه ندارد. فهميديد!

آن وقت ما در آيات قرآن بايد به روايات مراجعه كنيم، روايات شيعي، نه روايات سني‌ها، نه روايات ابوهريره كه چندين هزار حديث جعل كرد و به نام پيغمبر منتشر كرد، نه رواياتي كه خانم سپهبد عايشه جعل فرموده‌اند و مملكت اسلام را و دنياي اسلام را اين زن به هم زد. روايات او يك غاز قيمت ندارد، روايات بايد از طرق مردمان صحيح و برسد سند آخرش به اين دوازده امام و از اين‌ها به پيغمبر. روايات نبوي كه از اين سلسله باشد، مورد اعتماد ما است.

آن وقت وقتي مراجعه ميكنيم، ميبينيم، اين آيه مباركه كه تلاوت كردم و هزاران آيات ديگر. اين آيه گرچه درباره نوح پيغمبر7 است، صورتا، ولي باطنا راجع به اعلي حضرت امكان مكنت، كيهان شوكت، حجه الله علي العالمين و خليفه الله في الارضيين حضرت بقيه الله حضرت مهدي7 است. به حسب باطن و تأويل اين آيه متعلق به امام زمان ما7 است، بچه امام حسن عسكري7 كه بيش از هزار روايت، مؤيد و مصرح به اين مطلب است كه اين بچه امام حسن عسكري7 است، هر بزغاله‌اي نيست، هر سياه سوخته‌اي از شرق و غرب نيست. «متمهدي سوداني» نيست، آن سوسك شيرازي نيست!

«مطلع الفجر» این آفتاب از زبان خود پیغمبر معین شده است، از زبان پسر عمویش و وصیش علي بن ابي طالب7 تا امام حسن عسكري7. بلكه مطلب بالاتر از این است دیگر من وارد آن نمیشوم و الا از كتب انبیاء قبل میخواندم، واژه عبري آن را هم میخواندم تا بفهمید «مطلع الفجر» این دوازدهم را انبیاء قبل هم بشارت دادهاند.

بگذرم.

این آقا خیر است براي شما اگر ایمان داشته باشد، اگر مومن به پیغمبر هستید، اگر ایمان به قرآن و اسلام دارید، پسر امام حسن عسكري7 براي شما خیر است، وجودش مفید براي شما است.

چون بحث ما این روزها در فایده امام غایب بود. كه گفتیم شبهه در قلب جوانان ما میاندازند این شیطان‌هاي ریش‌دار سالوسي كه

صورتش چون گور كافر پر خلل باطنش قهر خدا عزوجل

اهریمن به صورت فرشته در آمده است، وسوسه در دل بچههاي شیعه میكند. علي‌رغم این اهریمن‌هاي یزدان‌نما، این سالوس‌هاي باطن خراب كه جوان‌ها را میخواهند خراب كنند، بحث ما راجع به این بود كه میگویند:

امام غایب چه فایده‌اي دارد؟

اگر بنا است زمین پر از عدل و داد به وسیله او بشود، خوب! همان موقع كه باید این كار بشود، خدا همان موقع او را به دنیا بیاورد و هزار و صد سال نگه‌داشتن او؟ ترشي كه نمیخواهد بیندازد!

از این جسارت‌ها و بي ادبي‌ها.

در مقام جواب این سوال بودیم.

یك جواب را دیروز دادم، بلكه دو جواب.

كه وجود او براي ما نیست تا این‌كه اگر ما بهره نبردیم، وجودش عاطل و باطل و لغو باشد، وجود او لنفسه، في نفسه براي خودش است. آوردن حضرت مهدي7 به دنیا مانند آوردن حضرت خاتم الانبیاء9 براي خودشان است. خاتم الانبیاء9 را به دنیا آوردند، براي آن‌كه او را ترقي بدهند.

آن وقت از این بحث، یك بحث دیگري در آمد كه آن را مفصل گفتیم كه در عین این‌كه خاتم الانبیاء9 اشرف تمام ممكنات است، باز نسبت به خدا گدا است، اكمل تمام ممكنات است، ولي نسبت

به خدا ناقص صرف است، گداي محض است، الي الابد از حق به او فيض ميرسد و او گدا است و خدا، خدا است.

يك سرمايه اوليه به او داده‌اند، جوان‌ها اين كلمه را ياد بگيرند، ما دو جور عوائد و منافع داريم، دو جور سود داريم:

يك سود و منفعت است كه بي‌زحمت به ما ميرسد، باباى من مرده است، صد هزار تومان از او به من ميرسد. اين سود مجاني و سود بي زحمت است، به قول علماء «وهبي» است اين يك سود است. اين صد هزار توماني كه از باباى من به من رسيده است، مي‌آورم در بازار مشغول كسب و كار ميشوم، اين صد هزار تومان را پانصد هزار تومان ميكنم، چهارصد هزار تومان ديگر، سود كسب من است. دو جور سود داريم، يك سود بي زحمت، سود «وهبي»، سود خدايي. يك سود هم سود كسبي. باباي من مرده است، صدهزار تومان صبح به من ارث ميرسد از توي بانك اين صدهزار تومان را بر ميدارم، مي روم توي بازار و مشغول كسب و كار ميشوم، پانصد هزار تومانش مي كنم، اين پانصد هزار تومان دو جور سود است: يك سود، سرمايه مجاني است كه رسيده است، يك سودي هم هست كه در نتيجه زحمت به من رسيده است.

پيغمبر هم همين‌طور است. خدا يك سرمايه‌هاي عظيمي به پيغمبر داده كه آن ديگر به كسب پيغمبر نيست: خدا طينت او را از عليين قرار داده است، خدا نورش را از نور عظمت خودش مشتق كرده است، آن بزرگوار اولين نور مخترع است، نه مبدع، در روايات هم دارد.

اين‌جا الحمدلله خيلي هم مطالب ريخته است.

اولين نوري كه از نور عظمت حق متعال اختراع شده است، نور عظمت خاتم الانبياء9 است. آن وقت در عالم اظله و اشباح اين نور هادي بوده است، اين نور رهنما بوده است، اين نور واسطه فيض بوده است، بعد در اظله و اشباح بر ارواح مبعوث شده است، «ان الله تعالي بعث محمدا و هو روح الي الارواح» [4] ، اين حديث صحيح هم هست، «كنت نبيا و آدم بين الماء و الطين» [5] حرف صحيحي است.

به هر حالت.

آن وقت اين پيغمبري كه نورش از نور عظمت خدا مشتق و مخترع است، با همه اين كمالات، خدا اين را به دنيا آورده است، اين سرمايه عظيم را به او داده است و به او گفته است با اين سرمايه كاسبي كن. يعنى چه كار كن؟ بندگي مرا بكن.

بندگي خدا، كسب و كار ما در دنيا است: خريدار خدا، فروشنده ما، (إِنَّ الله اشْتَرى مِنَ الْمُؤْمِنينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّة) [6] بيا اينجا كاسبي كن و سود ببر، دو ركعت نماز بخوان، فلان قصر را در بهشت به تو ميدهم، فلان ذكر را بگو، فلان چيز را در بهشت به تو ميدهم، تقرب به خدا كه بالاتر از بهشت است! بهشت چيست؟ بهشت براي شكم چران‌ها و آن‌هايي كه شهوت‌ران هستند، خوب است، كه بخورند و با حوريان جماع كنند.

«اهل الله» اعتنا به بهشت ندارند.

خدايا زاهد از تو حور ميخواهد شعورش بين!

شعور و عقل به او بده.

خدايا زاهد از تو حور ميخواهد قصورش بين   به جنت ميگريزد از درت، يارب شعورش بين

«رضوان من الله اكبر»، آن‌را خدا در نتيجه بندگي ميدهد، كسب و كار بندگي است، سود، تقرب به خداي متعال و ترفيع درجه و اعتلا رتبه است، هرچه نزديك‌تر به خدا شود، دائم رتبه‌اش بالاتر ميرود، چون خدا غيرمتناهي است، قرب به خدا هم غيرمتناهي است، درجات غيرمتناهي است.

آن وقت با آن سرمايه اوليه‌اى، پيغمر را به دنيا آورده‌اند كه بندگي خدا كند و ارتقاء پيدا كند و اعتلا درجه پيدا كند و مقاماتش الي الابد دائم بالا برود، بالا برود. تا ندارد و حد ندارند، اين براى پيغمبر است.

امام زمان7 هم همين‌طور است، امام زمان7را به دنيا نياورده‌اند براي من و توي شلغم و هويج؟ تو خيال كردي ارواح بي بي خودمان او را براي ما نگه‌داشته‌اند؟ ما چه كسي هستيم؟

مثال شيريني ديروز زدم براي بچهها خوب بود. اين گلابي‌هاي فرد اعلاء، اين زولبياهاي فرد اعلا، كه قناد در ماه رمضان درست ميكند، براي مگس‌ها است؟ بلكه براي روزه‌دارها است، براي اين است كه خود آن زولبيا آدم بشود، آدم آن را بخورد و آن آدم بشود. كه پريروز بيان كردم.

امام زمان7را به اين دنيا آورده‌اند براي اين‌كه بندگي خدا كند و در اثر بندگي دائم بالا برود، هي دائم بالا برود، دائم بالا برود، هرچه بندگي بيشتر شود، اعتلاء مقام و ارتقاء رتبه او بيشتر خواهد بود.

ديروز گفتم كه چون به آن بزرگوار يك شغل مهميداده شده است، شغل مهم او اين است كه دنيا را به يك دين و به يك مذهب و آئين در آورد، (لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُون) [7] ، براى امام زمان ما7 است.

بايد كلمتين مقدستين «اشهد ان لااله الاالله و اشهد ان محمدا رسول الله» از راديو و تلويزيون آمريكا و اروپا و آفريقا، بايد اين كلمتين بلند شود، اگر در آن زمان راديو بماند! اگر ان‌شاءالله جنگ اتمي شد، ريشه اين‌ها كنده شد، برگشتند به وحشت و بربريت اوليه كه چه بهتر، بر پدر اين صنعت لعنت كه به كلي روحانيت را محو كرد، صنعت، دين و آئين را لگدكوب كرد.

به هر حالت، اين بزرگوار بايد بيايد و كلمتين شهادتين را در سرتاسر جهان متلالا فرمايد و بايد جلوي قلدرها را بگيرد، هر قلدري كه با زور چكمه ضعيفي را له كرده است، كله‌اش را بكَند، بيخ گلوها را بگيرد، چنان فشار بدهد، پدرشان را در بياورد.

ظلم و ستم را از من منبري هم ميگيرد!

گر حكم شود كه مست گيرند از بالاي منبر، تا آن‌طرف چهارسو بزرگ و چهارسو كوچك، هرچه هست، گيرند

به ادارات نميرود، چون آن‌جا ظلم نيست!

توي بازار و پاي منبر بنده!

به هر حالت، او بايد دنيا را به عدل و داد بكشاند، بايد عدل همگاني و دادرسي عمومي را اين بزرگوار در سطح زمين مستقر و متمكن فرمايد:

(وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دينَهُمُ الَّذِي ارْتَضى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنا) [8]

خوف اقتصادي برود، خوف اعتدالي برود، خوف مالي برود، خوف جاني برود، خوف فرهنگي برود، امنيت بايد در تمام مراحل بيايد. اين‌كار را او بايد انجام دهد، اين‌كار بسيار دشوار است.

رخش ميبايد تن رستم كشد

اين بايد خيلي كامل شود، خيلي بردبار شود، خيلي قوي شود تا اين‌بار را به دوش كشد.

آن وقت در دنيا كه او را نگه ميدارند، خيال كرديد امام زمان7 مثل بنده و جناب عالي ميخورد و ميخوابد و وقت را به بطالت ميگذراند؟ شب و روزش مشغول عبادت است به انحاء عبادت‌ها كه يك عبادتش را ديروز گفتم. سوز دلي كه از راه ناراحتيهاي شيعه‌اش ميكشد و نالههائي كه به درگاه

خدا میکند، این یکي از عباداتش است. مثل يك فردی که در زندان باشد، اما ببیند که بچههایش دائما در ناراحتي هستند، به بچه‌هایش ظلم میشود، بچههایش را کتك میزنند، بچههایش را گرسنگي میدهند، نمیتواند هیچکار بکند. این فرد علاوه بر این‌که در حبس است، سوز دل راجع به بچههاي خود دارد، اشك میریزد، ناله میکند.

به انحاء عباداتي که حضرت دارد، تکمیل میشود، اکمل میشود، دائم درجاتش بالا میرود، دائم نیرویش قوي‌تر میشود. براي آن‌که بار سنگین را بکشد، نیروي زیاد لازم دارد، و این نیروي زیاد در اثر عبادت و بندگي که کسب او در این دنیا است، بر اثر این عبادت و بندگي، نیرویش زیاد میشود تا موقعي که «یصلح الله امره في لیله» [9] ، خداوند متعال در يك شب، اصلاح امرش را میکند، فردا صبح وارد میشود، پدر ظلم کنندگان را به دستشان میدهد، پدر گردن کلفت‌ها را به دستشان میدهد.

از من منبري شروع می‌کند، میگوید: آشیخ پول از مردم گرفتي، ده هزار جمعیت را معطل گذاشتي، چرا لاطائل گفتي؟ چرا دو کلمه حرف دین نزدي؟ چرا این‌ها را با خدا آشنا نکردي؟ چرا از روز جزا نترساندي؟ این چرت و پرت‌ها چه بود که گفتی؟ این ظلم من در حق شما است، من ظالم را هم میگیرد، من را هم میگوید: برو يك ریسمان بردار و برو سر میدان کاه‌فروش‌ها و حمالي کن، تو لیاقت نداري که در مقام تعلیم و تربیت و هدایت خلق واقع شوی.

تو مستعمي را هم که گوش به حرف واعظ نمیدهي، چرت میزني، پینکي تحویل می‌دهي، زحمت این بدبخت را هدر میکني، تو هم ظالم هستی، ظلم تو را هم تعدیل میکند، ظلم من را هم تعدیل میکند.

از این‌جا بگیر و برو تا بالا، بالا، هر جا ظلم و ستم هست، حضرت باید تعدیل کند: «یملاء الله الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا» [10] ، در مقابل هر ظلمي، عدل همان را میآورد، «کما ملئت». در مقابل هر ستمي، در مقابل ستم من بر مستعمع خودم یا در مقابل ستم مستمع من در مقابل من، بر من عدالت را میگستراند، در مقابل ستم حاج آقاي بازاري بر هالوي دهاتي، عدالت را می‌گستراند. «کما ملئت».

این «کاف تشبیه و تفسیر» اشاره به این جهت شاید باشد.

به هرحالت، بگذرم.

این کار، کار بزرگي است، نیروي زیاد لازم دارد، امام زمان7 تهیه نیرو میکند، دائم نیرو زیاد میکند.

این یك فایده.

این فایده‌اي که بنفسه وفي نفسه است.

براي من هم فایده دارد.

چه فائده‌ای؟

وجود مبارك او منشاء خیر است و واسطه فیض براي من است، اگر او نباشد، کوفت را به من و تو نمیدهند، فیض از مبدء فیاض که فائض میشود، به وجود اشرف میرسد و از وجود اشرف به وجود اخس میرسد، وجود اشرف، تقدم ذاتي و طبیعي دارد. این یکي بحثي است که حالا دیگر من نمیتوانم وارد شوم.

اگر امام زمان7 نباشد، به من و تو چیزي نمیدهند.

یك مثال عامیانه بزنم:

شما از یك روحاني بزرگواری دعوت میکنید، مثلا از حضرت آیت الله العظمي جناب آقاي «خوانساري». خوب، ایشان شخصیت بزرگواري هستند، عِز اسلام و مسلمین هستند، براي ایشان سفره خوبي مي‌اندازید، بوقلموني، قرقاولي، ماهي آزادي، برنج دم سیاهي، روغن کرمانشاهي. همین‌هائي‌که شما میخورید و ما میخوانیم، فرق بین ما و شما، خواندن و خوردن است، همین‌که ما علمش را داریم و شما اهل عملش هستید! وفقکم الله انشاءالله!

خوب، ایشان یکي واعظي هم سر نماز خود دارند، واعظشان را هم دعوت میکنید یا خودش بي‌وعده مي‌آید، یك مکبري هم دارند که تکبیر میگوید، او هم یا مي‌گویي یاخودش با آقا مي‌آید و همچنین، آقا، آقازاده دارند، آقا، نوکر دارند، آقا، کفش‌بردار دارند، آقا، ماٌمومین قدیمي محکمی که استوانههاي مسجد هستند، دارند، این‌ها هم می‌آیند.

بسیار خوب.

از آن گوشت‌ها. آن‌ها هم میخورند، اما تو آن گوشت ها را، آن ماهي آزاد را، آن کبك و تیهو و بوقلمون و امثال ذلك را براي بنده درست کرده‌اي یا براي مکبر آقا؟ نخیر، براي آقا درست کردی. ما هم تصدق سر آقا میخویم، ما که هیچ، گربه توي خانه هم آن شب کیف میکند، سبیلش چرب

است، این‌قدر دنبه و گوشت و این‌ها میخورد که الي ماشاءالله. تو براي گربه بوقلمون را درست كردي؟ نخير، گربه كوفت را بخورد، از تصدق سر آقا، گربه امشب سبيلش چرب ميشود. از گربه بگذرم.

سگ در كوچه، آن شب و روز خوش ميگذراند، استخوان‌هاي پرگوشت ميخورد، آيا تو براي آن سگ، بوقلمون و ماهي آزاد را درست كرده‌اي؟ نخير، براي آقا درست کردی، او هم تصدق سر آقا ميخورد.

اين مثال را فهميديد؟

سفره امكان پهن شده است، در آن انواع نعمت‌هاي آسماني و زميني و جوي و فضائي و همه و همه، ريخته شده است، براي چه كسي؟

آيا براي بنده؟

برای من نجس‌العين عاصي پليد؟

ابدا، ابدا. براي ماترياليست‌ها كه منكر خدا هستند! بعثي‌ها كه منكر خدا هستند! ماركسيست‌ها كه منكر خدا هستند، ماديين، كه منكر خدا هستند براي اين‌ها؟ اين‌ها گلوله داغ بخورند! اين‌ها گلوله مسلسل را بخورند! براي اين‌ها خلق كرده‌اند؟ خير.

براي آقا، آيت الله العظمي، امام زمان7 است، نهايت سگ‌ها هم به بركت او ميخورند، زنبورها هم به بركت او ميخورند، پشهها هم به بركت او ميخورند، سفره كه پهن شد، زنبور هم بالاي هلو و فرض بفرمائيد، زعفران پلو و بالاي شيريني مي‌نشيند، و می‌خورد.

اما تو شيريني را براي زنبور آورده‌اي؟ شيريني را براي مگس‌ها و پشهها آورده‌اي؟ اين بوقلمون‌ها را براي سگ در خانه آورده‌اي؟ خير، براي آقا آورده‌اي. سگ هم به طُفيلي آقا ميخورد.

ماديين، طبيعيين، آن‌هائي‌كه خداپرست نيستند، آن‌ها هم سر اين سفره ميخورند، از اين نعمت‌ها برخورداند، به بركت آيت‌اللهالعظمي، حضرت مهدي عجل الله تعالي فرجه.

پس وجود مسعود اين آقا، براي ما هم مفيد است، فايده تكويني دارد. و آن فايده تكويني چيست؟

ارتزاق ما است، «بيمنه رزق الوري و بوجوده ثبتت الارض و السماء»، يك معناي اين عبارت «بهم تحركت المتحركات و سكنت السواكن»، يك معنايش اين بود كه گفتم.

مجراي فيض خدا است.

ما به طفيلي و صدقه سري آن‌ها داريم زندگي ميكنيم و الا بايد گلوله را به ما بدهند. اين نره خري كه شبانه روزي نعمت خدا را ميخورد و صبح حاضر نيست بلند شود و دو ركعت نماز بخواند، دو تا «سبحان ربي العظيم» بگويد، چهار تا «سبحان ربي الاعلي» بگويد. اين آفتاب تابان، اين ابرهاي بارنده، اين گياهان رويند‌ه، اين نعمت‌هاي كذائي را براي اين سگ درست كرده‌اند؟ اين‌كه حاضر نيست. دو تا «سبحان ربي العظيم» بگويد، اين مرگ را بايد بخورد!

اين‌ها همه به بركت امام زمان7 و براي امام زمان7 است، صدقه سر او ديگران هم بخورند، نوكران او هم بخورند، واعظ سر نمازش هم بخورد، مكبرش هم بخورد، كليددار مسجد هم ببرد، همين‌طور مامومين او هم بخورند، ريزه ريزه سگ‌ها هم بخورند، گربه‌ها هم بخورند، زنبورها هم بخورند.

پس او، وجود مسعودش براي ما مفيد است، مفيد است. مي خواهد از انظار ما غايب باشد ميخواهد حاضر باشد، ميخواهد او را ببينيم، ميخواهد او را نبينيم. او براي ما مفيد است.

خدايا به ذات مقدست، وجود مسعودش را از جميع بليات حفظ بفرما.

قلب مباركش را پر از نشاط و انبساط بفرما.

دشمنانش را اگر قابل هدايت هستند، هدايت فرما.

اگر نيستند، آن‌ها را به دار نيستي روانه بدار.

دوستانش را تقويت فرما.

دوستانش را زيادتر فرما.

فرجش را نزديك بفرما.

مطلب بالاتر از اين است، فايده‌هاي ديگر هم دارد.

باز يك پرده ديگر:

آقايان، شما از آن يازده تا امام گذشته خودتان، برای شیعه‌ای که در آن زمان بودند، چگونه فوائدی را سراغ داريد كه در اين امام نيست؟

خواهيد گفت آن يازده امام ديگر،

خيلي ساده ميگويم، دلم ميخواهد بچه‌های مجلس هم بفهمند، چون عقيده اين بچه‌ها را بايد حفظ كرد، واجب‌تر از همه اين است. همه آيات الهيه، حضرت آيت الله العظمي، جناب آقاي خوانساري مد ظله

العالي، اول رساله خود نوشته‌اند، همه آيات عظام هم نوشته‌اند، اصول دين تقليدي نيست، اجتهادي است. اين بحث‌هاي ديني را بايد بچه‌ها مستدل بدانند و من هم روي همين، وظيفه شرعي خودم ميدانم كه براي آن‌ها بگويم.

ساده ميگويم تا بچه‌ها بفهمند:

شما از آن يازده امام چه داشته‌ايد كه اين امام ندارد؟ خواهيد گفت: آن ائمه نماز جماعت ميخواندند، مردم اقتداء ميكردند، شيعه اقتداء ميكرد، آن ائمه مسئله از امام ميپرسيدند، جواب ميدادند، آن ائمه استخاره ميگرفتند، آن ائمه تعبير خواب ميكردند، چون چيزی‌كه الان شغل علماء شده است و شما رجوع ميكنيد، همين‌ها است، يا استخاره است، يا ساعت تحويل منزل، يا تعبير خواب، يا همين چيزها، نماز جماعت.

ميگوئيد اين موارد در آن يازده تا امام بوده است و در اين امام نيست.

ميگويم: اين موارد در آن يازده تا امام نبوده است.

علي بن ابي طالب7 چند سال نماز جماعت نداشت، بلكه خودش در جماعت‌ها ميرفت و تبعيت ميكرد، اقتداء به عمر نميكرد، اقتداء به ابوبكر نميكرد، از ترس جانش، به مسجد می‌رفت و به صف جماعت می‌پيوست، اما نماز خودش را به متابعت آن‌ها ميخواند، هرجا آن‌ها به ركوع ميرفتند او هم ميرفت، هر وقت به سجود ميرفتند اين هم به سجود ميرفت، اما اقتداء به آن‌ها نميكرد. شرط امامت، عدالت است و آن‌ها عادل نبودند «الا عن الحق».

به هر حالت، امام حسن7 چه كار ميكرد در اين مدت سازش با معاويه؟ چند سال. آيا نماز جماعت ميخواند؟ پشت سرش نماز جماعت ميخواندند؟ نه،.

يك خورده بالاتر بگويم.

به فرض، شيعه مدينه پشت سر امام حسن7 نماز ميخواند، شيعه كه منحصر به مدينه نبود، تا بلخ هم در زمان امام صادق7 و باقر7 شيعه داريم، شيعه بلخ، شيعه بخاراء، شيعيان سبزوار،

آخوند ملا محمد ميگويد:

سبزوار است اين جهانِ كج مدار ما چو بوبكر ايم در ؟؟؟ 45:25 خوان و زار

تشيع در سبزوار هم بود، در نيشابور هم بود، كسی‌كه اهل نيشابور است، ظهر به طي‌الارض ميرفت به مدينه و با امام باقر7 نماز جماعت مي‌خواند؟ نه!

شيعياني كه در شهر امام زندگی نمی‌کردند، چه میکردند؟ يك پيش‌نماز عادلي را كه امام تعيين كرده و خود آن‌ها هم احراز عدالت او را کرده‌اند، جلو میایستاد و میگفت: «الله اکبر»، مومنين هم دنبال سر او اقتداء مي‌کردند و مي‌گفتند: الله اکبر.

درست است؟ الان هم همين‌طور است، الان هم فرد عادل جلو ميايستد. البته همه اين‌هائي كه جلو مي ايستند، بنده عادل نميدانم، اين را ملتفت باشيد، ولي نوع آن‌ها، جلو ميايستند و ميگويند «الله اكبر»،

مومنين هم دير مي آيند، بدبخت را به ركوع نگه ميدارند، ميگويند (ان الله مع الصابرين) خوب، كوفت! چرا جزودتر نميآئي؟ آقا و نماز جماعت را معطل نكن، اين هم حرف شد؟ معطل ميكند تا آقا ميرود ركوع، سه تا «سبحان ربي العظيم» ميگويد، (ان الله مع الصابرين)! چه كسي گفته (ان الله مع الصابرين)؟ اينجا (سارعوا الي الخيرات) است، ملتفت هستيد يا نه؟ خوب، زودتر بيا تنبل. و اين درست نيست، هزار نفر را به حال ركوع نگاه داشتن كه بنده نجنبيده‌ام، (ان الله مع الصابرين)، كوفت! يا الله! زودتر ميخواستي بيايي!

به هر حالت.

الان هم ائمه جماعات عادل هستند، جلو ميايستند، شيعه اقتداء ميكند و نمازش را ميخواند. هركاري كه شيعيان خارج شهر آن يازده امام ميكردند، چه بود؟ الان هم شيعيان همان را ميكنند، همان كار را.

مگر شيعيان دوران يازده امام، همه آن‌ها، امام را ميديدند؟ ابدا، ابدا.

شيعه بلخ و بخاراء، سه پشت شيعه، پدرش شيعه، پدر پدرش هم شيعه، نه جدش، نه باباش، نه خودش، امام باقر7 را نديده اصلا، امام صادق7 را نديده است. دستگاه عكاسي هم نبوده كه عكس امام صادق7 و باقر7 هم براي او ببرند و عكس آن‌ها را ببينند، هيچ نبوده است.

شيعه الان هم همين‌طور است.

شيعه در نيشابور زندگی می‌کرد، مگر امام رضا7 را ديده بود؟ تا وقتي امام رضا7 به دعوت مامون نيامد به طرف خراسان و به نيشابور نرفت، شيعه نيشابور امام رضا7 را نديده بود، اصلا نميدانستند چه شكلي و شمايلي دارد؟

خوب، شيعه الان هم مثل شيعه آن زمان است، چه فرقي كرده است؟ اين‌ها امام را نمي‌بينند و حال آن‌كه او را مي‌بينند. من اين‌جا حرف‌ها دارم، خدا شاهد است يك مقدارش حرام است بگويم، يك مقدارش هم تيز و تندي است كه مغز بعضي‌ها را مي‌برد و الا پرده را بالا مي‌زدم.

الان هم امام خود را مي‌بينند، نهايت نمي‌شناسند. مگر آن‌هائي كه در كوفه بودند، همه علي ابن ابي طالب7 را مي‌شناختند؟ علي ابن ابي طالب7 كه اسمش دنيا را پر كرده است، علي بن ابي طالب7 كه حاكم كوفه است، علي بن ابي طالب7 كه سر و صدايش عالم را گرفته است، سلطان عراق و حجاز آمده توي خود شهر كوفه، پهلوي بقال، پهلوي قصاب، دارد با او محاجه مي‌كند كه اين زن خرما را براي خودش نگرفته است، براي خانمش گرفته است، اين خرما را نپسنديده است، پس بگير.

او مي‌گويد برو دنبال كارت، برو به تو چه؟

مي‌خواست توي سينه علي بن ابي طالب7 بزند و او را عقب بزند. نمي‌شناسد!

بعد كه آمدند و سلام به اميرالمومنين7 كردند، السلام عليك يا اميرالمومنين7، آن وقت فهميد اين اميرالمومنين7 است، روي دست و پايش افتاد.

اين فرد شيعه است، توي كوفه است، كاسب است، امام را نمي‌شناسد.

آن وقت، الان هم هزاران نفر مي‌بينند امام زمان7 را، ولی نمي‌شناسند، ممكن است كه بي ادبي هم بكنند.

«شيخ حسين رحيم» براي شرف‌يابي خدمت حضرت رفته است، چهل شب هم در مسجد كوفه اعتكاف كرده است، شب چهلم حضرت مي‌آيد، به شكل يك عرب باديه نشين، او نمي‌شناسد، به حضرت بي‌ادبي مي‌كند، قهوه‌اش را درست كرده كه قهوه بخورد، چون قهوه براي بيدار خوابي خوب است.

آن سيه روي كه نام او قهوه است   مانع النوم و قاطع الشهوه است

براي خواب بيداري خيلی خوب است. قهوه كه بخوري خواب نمي‌روي، بيدار مي‌ماني، از خواب شما را مي‌اندازد.

قهوه‌اش را آورده كه بخورد و شب بيدار باشد. دله را گذاشت و آتش را روشن كرد و قهوه به جوش آمد. يك وقت ديد يک عربي پيدايش شد.

سلام عليكم.

؟؟؟ 51 شب آخر، چهل شب است كه ما اين‌جا نشسته‌ايم به عشق امام زمان7 كه خدمتش برسيم، امشب كه شب آخر است اين عرب كلّاش هم پيدا شده است، چشمش به اين آتش افتاده است، فهميده كه اين‌جا يك خبري هست، سوري است و قهوه‌اي است و خوراكي است و خلاصه دويده و آمده!

خلقش تنگ شد.

گفت: سلام عليك.

يك عليكم السلامي مثل ترشي انبه گفت!

شيخ، احوالت چطور است؟

خلاصه! به تو چه ربطي دارد؟

چنين عبارتي را نگفت ولي مثل اين را گفت.

اين‌جا چرا آمده‌اي؟

به تو چه ربطي دارد؟

هرچه او دارد به ملايمت صحبت ميكند، اين حمل بر چاپلوسي ميكند. با خودش ميگويد: اين چاپلوسي‌ها و چاخان‌ها را ميكند كه قهوه‌ام را بخورد، من هم با او حرف نميزنم تا برود. قهوه به او نخواهم داد. شب آخر است و من هستم و اين چهار مثقال قهوه، عرب هم آمده آن را بخورد.

دائما او به ملايمت صحبت ميكند و اين بي اعتنائي ميكند.

آخوند، طلبه، ناخوش هم هست، فقير هم هست، چهل شب هم معطل شده است، اين ديگر خدا داند كيست ديگر! برج زهرمار است.

دائما اين تندي ميكند، او ملايمت به خرج ميدهد.

ميگويد: تو از فلان قبيله‌اي؟

خيال كرد اين اهل قبائلي است و اين شيخ هم هر سال براي زكات گرفتن به قبيلهها ميرفت.

گفت: اين عرب از اين قبلهها است و من را شناخته است.

شيخ حسين!

تا گفت شيخ حسين، گفت: بله اين عرب برای همين قبيلهها است، هر سال براي کلاشي و زکات گرفتن آنجا ميرفتم، اين اسم من را شنيده است و حالا به من ميخواهد رفاقت بفهماند تا قهوههاي من را بخورد.

اهل، فلان جا هستی؟ نخير، تو مال فلان جا هستی؟ نخير.

غرض، بيادبي زيادی کرد.

ديد که اين آقا خيلي مهربان است، سيگار را آتش زد و به او داد.

اين ديگر لگد به قبر حر زده است!

سيگار را داد.

او فرمود: من سيگار نميکشم، خودت بکش.

اين ديد که خيلي عرب جذاب با نمك، مهرباني است، هرچه بي احترامي کرده است، او به ملايمت جواب داده است.

گفت: ای عرب! بله بي قصد هم نيامدهايم، امشب را باش پيش ما.

گفت: خيلي خوب، ما اينجا هستيم.

آنوقت ديگر، جان به عزرائيل داد اين آقا شيخ، به قدر يك قاشق قهوه در قهوهخوري ريخت و به او داد.

عرب گرفت و آورد تا به لب مبارکش رساند، آنقدريکه لب و دهانش با قهوه تماسي پيدا کند، قهوه بخورد به لبش، نخورد، و آن را برگرداند، داد به او.

عجب عربي است، عجب قوی النفس است، به به، عجب چشم سيري دارد، اين قهوه را هم نخورد.

خوب، پرسيد، شيخ براي چي اينجا آمدهاي؟ گفت: ديگر حالا با هم رفيق شديم.

من، اولا يك بيماري دارم، ابتلا به سل هستم،

ما منّا از علماء، الا مسلول او مفتوق!

گفت: مبتلا به سل هستم و تقريبا از معالجهاش هم مايوس هستم. ديگر اينکه عاشق يك دختري هم شدهام، چشمم به صورتش افتاده است.

اي واي، امان از اين چشم! يك نگاه، يك وقت ميبيني عمر انسان را به باد ميدهد.

چشمم افتاده به صورت يك خانمي، خوش سيما بوده، جذاب بوده، با نمك بوده، دل من را گرفته و به طرف خودش كشيده است، جرات نفس كشيدن هم ندارم.

يك آخوند لات سر و پا برهنه، او هم از دخترهاي اشراف! دم بزنم، ؟؟؟ 55 نفس بكشم، اخوند ؟؟؟ آمدي دختر حاج آقا را بگيري؟

آن زمانيكه دختر حاج آقا را به علماء ميدادند، آن زمان رياست علماء بود، به هواي اين‌كه به يك مقام رياستي دست پيدا كنند، دخترهای خود را تقديم بچههاي علماء ميكردند، براي دين نبود، براي مذهب نبود، دليلش هم اين است كه الان كه علماء رياست ندارند، هيچ كس دختر به آن‌ها تقديم نميكند.

اگر من نفس بكشم، سوراخ سوراخم ميكنند، آخوند شپشو! آمده دختر حاج آقا را ميخواهد بگيرد و نميتوانم نفس بكشم. پول هم هيچ ندارم، هيچي، آمده‌ام متوسل به امام زمان7 بشوم، چهل شب چهار شنبه است هرچه صدا ميزنم، هيچی جواب نميدهد، هيچ!

عرب فرمود: اما ناخوشي تو كه خوب شد، ناخوشي تو خوب شد.

شيخ متوجه شد، بله، نفس به زحمت ميكشيد، حالا مثل آدم دارد نفس ميكشد، خيلي راحت، خوب، سر حال.

اما زن را هم برو خواستگار بفرست، به تو خواهند داد.

اما فقر تو بايد باشد.

همه وقت ريش دست خدا بايد باشد كه تا خواستيم ؟؟؟ 57:40 افسار بايد دست صاحب كار باشد كه هر وقت جفتك خواستيد بزنيد، افسار را بكشد، ريش بايد دست خدا باشد و الا اره تيز و جست و خيز ما و فلك را هم به باد مي دهد تا چه برسد به زمين.

خوب، حلا ديگر خوب شده و علم به علم ندارد كه چه شد، ولي علم دارد ديگر خوب است ديگر، سر حال، سر كيف، آدم مسلول كجا و آدم سالم كجا؟

گفت: خوب عرب، رفيق، حالا امشب اين‌جا هستيم به زيارت حضرت مسلم7 برويم.

برويم، اين‌جا ديگر نشسته‌ايم چكار كنيم؟

حالا خوب شده است و به كيف افتاده است. من دو ركعت نماز می‌خوانم. بسيار خوب.

عرب ایستاد به نماز خواندن، الله اکبر! شیخ هم توجه کرد، دید این نمازي که این عرب میخواند، این نماز از آن نمازهاي دیگر است، این چه نمازي است که در و دیوار را منیتیزم کرده است! این چه نمازي است که روحانیت از سر و صورتش متجلي است!

گفت: شاید که خود حضرت باشد، من خوب شده‌ام، گفت خوب شدي، از کجا خبر داشت؟

گفت: برو زن را به تو میدهند، این اخبارات را کرده است، گفت خود حضرت نکند باشد؟

تا به فکر افتاد که خود حضرت باشد، یك مرتبه دید این عرب که ایستاده نماز میخواند، یك پارچه نور از زیر آسمان، یك عمود نوري شده است که قاعده‌اش محل قیام این عرب است و راس مخروط، آسمان هفتم است. از چشمش غایب شد.

من اینجا حرف‌ها دارم، نکتهها اینجا هست.

ولي چون تیغ الماس است تیز

گاهي هم گوشه ابروئي نشان میدهد، بعد به ناز و غمز میافتد، در این اسراري است.

دیدار مینمائي و پرهیز میکني!

دید، این عمود نور دارد از زمین بالا میرود.

من اینجا باز هم حرف‌ها دارم.

یك مرتبه شیخ به داد و فریاد افتاد، دیگر، حالا گریه نکن، کي گریه بکن! حالا داد و فریاد راه نیانداز، کي بیانداز!

آقا قربانت بروم، کجا میروي؟ جان من را با خود می‌بري.

اي مولا،

من نفهمیدم، به تو بي‌ادبي کردم، قربان آن اخلاقت بروم، قربان آن مهر و صفایت بروم، آقاجان شما با من وعده کردید تا تا صبح پیش من باشید، چرا به وعده‌ات وفا نمیکني؟ کجا میروي؟

دائما بنا کرد به ناله کردن، بنا کرد به گریه کردن، عمود نور پائین آمد، ولي غرق در نور است، این نباید جمال را ببیند.

اینجا هم باز حکمت‌ها است.

نبايد آن صورت واقعيه را «علي ما هو عليه» اين بيند، لذا غرق نور ميشود تا تشخيص صورت و سيما و قيافه را ندهد.

كه در تشخيص دادن باز يك نكته‌اي است و در ندادن هم حرفي است.

به هر حالت.

عمود نور پائين آمد و به سمت قبر حضرت مسلم7 به راه افتاد.

خدا نصيب شما كند.

عمود نور به سمت قبر حضرت مسلم7 دارد ميرود و شيخ هم از عقب دائم نگاه ميكند و اشك ميريزد، عذر خواهي از بي‌ادبي ميكند:

آقا من نفهميدم، آقا جسارت كردم، من را عفو فرما.

عمود نور آمد و به سمت حرم حضرت مسلم7 رفت، بالاي ضريح غرق نور شده است.

شيخ هم آمده است و در حرم حضرت مسلم7 ايستاده و تماشا ميكند، نميتواند وارد حرم بشود، دائم نگاه به همان نور متلالا ميكند، تا طلوع فجر، حسب الوعده فرموده بودند كه شب را پيش تو هستم، شب تمام شد، افق روشن شد، اين نور هم از بالاي ضريح حضرت مسلم7 بلند شد و به آسمان رفت و شيخ با حال افسره برگشت، با اشك ريزان، با دل سوران.

حال وی خوب هم شده است، خواستگار هم فرستاد به او دادند، اما فقرش باقي ماند.

«و كم له من نظير و نظائر».

چقدر كه امام ما خود را به شيعيان نمايانده است و او را نشناخته‌اند؟ مثل اين‌كه شيعيان زمان ائمه قديم آن حضرات را نمی‌شناختند. بعضي‌ها ميشناختند.

تو خبر داري كه الان امام زمان7 را بين شيعيان كسي نميشناسد؟ خبر داري؟

اي جاهل، اي ناآگاه، مگر تو از دل تمام افراد شيعه دنيا آگاه هستی؟ مگر تو همه را مثل خودت ميداني؟ خودت نديده‌اي، آيا هيچ‌كس نديده است؟

برو بدبخت، گردو بازي كن.

به والله، الان موجود هستند كساني‌كه شرفياب خدمتش شده‌اند و او را شناختند.

جوان‌ها، من چه غرض دارم که بخواهم شما را گمراه کنم؟ من می‌میرم، يك ساعت ديگر، يك روز ديگر، يك ماه ديگر، يك سال ديگر، هر چقدر خدا خواسته است، من ميميرم، و اگر من بخواهم زنده بمانم، مثل زندگي گذشته من است، چه سودي از شما به من ميرسد كه من شما را اغوا و گمراه كنم و در گمراهي شما به من چه نفعي ميرسد؟

هيچ.

اين چه خباثتي است؟ اين چه شقاوتي است؟ اين چه ارازل‌گري است كه من بي‌جهت بخواهم شما را اغوا كنم؟

به خدا سوگند، صحبت اغوا نيست، دل‌سوزي براي شما است، دهانم بسته است، هرحرف را نميتوانم بگويم، گفتن بعضي حرف‌ها براي شما و عموم، حرام است.

به والله امام زمان7 موجود است، آدم گوشتي، مثل همين جمعيت، روي همين زمين، توي همين مجالس هم ميآيد، او را ميبينند، ولی او را نميشناسند.

گول اين چرت و پرت‌هاي علقه مضغههاي خزعبل، بچه‌هائي كه لب و دهان آن‌ها هنوز از خون حيض رحم مادر طبيعت بيرون نيامده است، گوش به چرت و پرت و وز و وز اين‌ها ندهيد.

چه دليل دارد كه من خلاف به شما بگويم، گمراه كردن شما چه نفعي براي من دارد؟

به والله هدايت شما را طالب هستم، به آن خدائی‌كه ميپرستيد، ميخواهم از شر اين ابليس‌هائي كه به صورت يزدان خودشان را در آورده‌اند و اهرمن هستند، در لباس دين هستند و از دين خارج هستند، ميخواهم از شر وسوسه اين موسوسين، (الوسواس الخناس الذي يوسوس في صدور الناس من الجنه و الناس) [11] ميخواهم شما را خلاص كنم.

آگاه باشيد، اين چرت و پرت‌ها درست نيست، امام زمان7 بچه امام حسن عسكري7، با عمر هزار و صد و سي و چند ساله، روي همين زمين، توي قالب گوشت و پوست، هست و او را ديدند و او را ميبينند.

دو استاد من داشته‌ام، هر دو خدمتش رسيدهاند، هر دو بهره گرفتهاند، هر دو آثار بهره‌شان تا آخر عمرشان بود.

بي‌خود كه با شما حرف نميزنم، شما به اين شِر و وِرها گوش ندهيد، به اين خزعبل‌ها اعتنا نكنيد.

بزرگاني كه استوانههاي دانش بشر هستند، از قبيل عقل حادي عشر، استاد البشر، «خواجه نصيرالدين طوسي»، قديم و جديد در مقابل عظمت اين فيلسوف زانو به زمين زده است، استاد فلسفه است. محور فلسفه بشري چهارصد ساله شرق، «صدر المتالهين شيرازي»، استوانه علم و دانش و حكمت و بلكه معنويت، «ميرداماد»، استوانه دانش و حكمت و فلسفه، «ميرفندرسك» و امثال اين‌ها كه اگر بخواهم بشمارم،

مثنوي هفتاد من كاغذ شود، هفتاد تن كاغذ شود،

اين‌ها سر به دربار پسر امام حسن عسكري7 سپرده‌اند، شب و روز متوسل به او هستند، متذكر به او هستند، به قدر تو جَعلق، شلغم، هم اين‌ها اطلاع پيدا نكرده‌اند؟ برو بچه، گرد و بازي كن، حيف گردو، برو بُنجل بازي كن، تو را چه به اين حرف‌ها؟

بزرگان دنيا در مقابلش خاضع هستند، آن‌ها بي‌منطق ايمان آورده‌اند! فقط تو جعلق منطق بلد هستی؟

استوانههاي فلسفه الهي، طبيعي، رياضي دنيا، به هم زننده دنيا، سلطنت عباسيه را از بين بردند و به سلطنت «هلاكو» و امثال ذلك مبدل كردند. اين بزرگان و بزرگان ديگر مثل همين كسانی‌كه نام بردم، «ابن رشد اندلسي»، «ابن سينا»، البته از «ابن سينا» تصريحي نديده‌ايم و اسم نميبرم.

آن‌هائي كه اسم بردم، اين‌ها به قدر تو منطق نفهميده‌اند؟ به اندازه تو مستدل حرف نميزنند، به قدري‌كه تو ميخواهي دين و مذهب، اصولي و استدلالي باشد، اين‌ها نفهميده‌اند؟

احمق، برو فكر كن، با اين‌كه من از منطق استدلال هم سه روز برای شما را آوردم تا در خانه پسر حضرت حسن عسكري7، روي منطق هم آوردم ولو مختصر بود، اما به قدر كفايت گفتم.

جوان‌ها با خبر باشيد به صاحب اين منبر، به صاحب اين محراب، به صاحب اين خانه، به خداي واحد احد، شما را اغوا ميكنند، امام زمان7 يعني پسر امام حسن عسكري7 روي همين زمين است، روي همين زمين است، و در قالب گوشت و پوست و در همين قيافه شما است و زندگي ميكند. البته در عوالم ديگر هم دست دارد، مثل ساير ائمه، اين‌ها فقط منحصر به همين اسكلت بشري تنها خود نيستند، يك حقايق ديگري، يك معنويات‌های ديگري، يك نيروي قدس لاهوتي ديگري هم در آن‌ها است كه با آن وسيله با ملكوت و بلكه با جبروت دست دارند.

شيعان قديم چه داشتند كه شيعه حالا ندارد؟ مگر شيعيان قديم همه‌اش مسئله را از خود امام ميپرسيدند؟

امام در مدينه است، شيعه در نيشابور است، شيعه در قم است، قميون، شيعههاي خيلي بزرگ مقاميداشتهاند، الان هم دارند، خود قميون، اصلا قم، خاك و آب و هواي قم يك خاصيت روحاني داشته و دارد. توجه فرموديد؟

شيعه در قم است، امام در مدينه است، اين‌ها مسئله خود را از امام مي‌توانستند بپرسند؟ مگر آن وقت‌ها طياره جت بود، خط آهن بود، اتومبيل بود، درشكه بود، هيچ كدام اين‌ها نبود؟ الاغ سواري بود و با قافله كه از قم تا مدينه كه ميخواستند بروند، يك ماه راه بود، یک بقال و عطار كه مسئله‌اش را ميخواهد بپرسد يك ماه راه برود تا از امام صادق7 و باقر7 بپرسد؟ نخير، چه كار ميكردند؟ امام باقر7 و صادق7 ملائي را در آن شهر معين كردهاند، اين مرجع است، بروند مسئلهها را از او بپرسند. «العمري و ابنه ثقتان فما اديا عني فعني يؤَديان فاسمع لهما و اطعهما افيونس ابن عبد الرحمن ثقه آخذ عنه معالم ديني؟ قال نعم» [12] .

ائمه يك عدهاي را معين ميكردند تا شيعه مسئلههاي خود را از او بپرسند، اين‌ها فتاوي ما ائمه را ميدانند، سهم امام خود را به اين‌ها بديهد، اين‌ها ميتوانيد مصرفش كنند.

الان هم همين‌طور است، الان هم يك عده علمائي معين كردهاند:

«و اما من كان من الفقهاء صائنا لنفسه حافظا لدينه مخالفا لهواه و مطيعا لامر مولاه فللعوام ان يقلدوه، اما الحوادث الواقعه فارجعوا فيها الي رواه احاديثنا» [13]

الان هم همين‌طور است، يعني شما خيال ميكنيد ملاهاي الان شما، از ملاهاي شهرستان‌های زمان امام صادق7 كمتر هستند؟ به خدا اغلب ملاهای الان ما از اغلب ملاهاي زمان ائمه: در شهرهاي ديگر ملاتر هستند، حواس شما پرت نشود. بلكه از بعضي از اصحاب ائمه: اين‌ها ملاتر هستند.

همين مراجع تقليدي كه الان داريد، اين‌ها از «محمد بن مسلم» اطلاعات عمقي فقاهتي آن‌ها بيشتر است. «محمد بن مسلم» و «زراره بن اعين»، من خودم اهل فن هستم، خيال نكنيد من يك آخوند بي‌سوادي هستم كه دارم حرف ميزنم، خودم اهل فن هستم، فوت و فن كار را بلد هستم. خيال ميكنيد كه مثلا اين آيت اللههاي شما از «محمد بن مسلم» كمتر هستند؟ نخير.

از جنبه تعمق فقاهتي، از «زراره بن اعين» و «محمد بن مسلم» و «ابابصير» و ديگران، بيشتر و عميق‌تر در فقه هستند. قداست و تقوي كه در اين‌ها بود، علم هم هست، مرجع ما به امر ائمه طاهرين: و به امر امام زمان7 اين‌ها هستند، مثل علماي ساير شهرستان‌های زمان آن يازده امام، الان هم علماء مثل همان زمان هستند.

سهمت را به اين‌ها بده، مسئله‌ات را از اين‌ها بپرس. چه مرگي ميخواهي؟ چه كسر داري؟ چه نفع در زمان غيبت نميگيري؟ چشمت كور، برو بينا شو!

يك نكته بگويم و بروم.

آقا، بدني كه برده‌اند و در خلاء انداخته‌اند، بدني كه از موي سرش تا ناخن پايش غرق نجاست است، اين را با اين حال جلوي شاه نميبرند، اين را بدان، فهميدي؟ سر تا پاي روح ما نجس است: غيبت ميكنيم، دروغ ميگوئيم، افترا ميبنديم، به زن مردم، به ناموس مردم نگاه ميكنيم، خيانت مالى ميكنيم، دزدي مي كنيم، بندگي خدا نميكنيم، ترك خيلي عبادات را ميكنيم، وجوهات لازمه را نميدهيم، سر تا پاي ما نجس است، آن وقت ميخواهيم خدمت امام زمان7 برسيم!

طويله نيست كه تو را آنجا ببرند!

رو مجرد شو مجرد را ببين   ديدن هر شی را شرط است اين

اول خودت را پاك بكن، از اين گند و بوئي كه عالم را پر كرده است، گند و بوي روحاني بالاتر از گند و بوي جسماني است، گند و بوي جسماني را با يك مقدار صابون، با يك مقدار از عطر «قمصر كاشان» كه پريروز آقاي «اسلامي» به من يك نخودش را داد، عطر «قمصر كاشان» را ميزنند و گند و بوي را برطرف ميكنند، اما گند و بوي روح به اين‌طور چيزها برطرف نميشود. گند و بوي روح، به بندگي خدا، به توبه، به انابه، به شب زنده‌داري، به گريه كردن، به تضرع كردن به درگاه خدا برطرف مى‌شود. كداميك از شما شب از خوف خدا غش كرده‌ايد؟ بلند شويد خودتان را به من نشان دهيد تا از گردن كلفتتان ثابت كنم كه دورغ مي‌گوئيد!

من خودم از همه شما بدتر هستم، نه خيال كنيد كه حالا بنده «مقدس اردبيلي» هستم يا «شيخ انصاري» هستم، نخير، من از همه شما بدتر هستم، همه شما از من بهتر هستيد، ولي شما هم «سلمان» نيستيد، شما هم «مقدس اردبيلي» نيستند.

آن‌وقت بچه، سر تا پا نجس معاصي، تو كه امام زمان7 را نديده‌اي، اين دليل بر اين است كه امام زمان7 نيست؟

«عدم الوجدان لايدل علي عدم الوجود».

برو پاك شو، آن‌وقت ببين هست، يا نيست؟ برو راه را پيدا كن، صراط مستقيم محبت را جلو بگير، ببين هست يا نيست؟ جوان‌ها، گوش به اين چرت و پرت‌ها ندهيد، جوان‌ها، اين سني‌گري‌ها را زير

پاي خود له كنيد، جوان‌ها به آن خدائي كه ميپرستيد، به آيه آيه قرآن، به اسم اعظم خدا در قرآن، حق و حقيقت همين راه تشرع شيعه است كه فقهاء شما ميروند، دنبال اين‌ها را بگيريد و برويد، همين راهي كه مراجع تقليد شما ميروند و به شما ميگويند، آيات الهيه چه راهي را ميروند، چه عقيده‌اي را دارند، چه به شما ميگويند، به آيات قرآن، صراط مستقيم همين است، باقي راه‌هاي ديگر كوره راه است، چاه دارد و چاله دارد، بسيار راه‌ها هم، راه تركستان است، راه كعبه نيست، گوش به هر آوازي و نعيقي ندهيد، آواز شيطاني خيلي است، نعيق‌هاي حيواني خيلي است. به حق خدا من از راه دل‌سوزي به شما ميگويم و الا چه قصدي دارم؟ ميخواهم شما را منحرف كنم! از حقيقت دور كنم! چه فايده‌اي براي من دارد؟ اغواي شما، اضلال شما، نان من مي‌شود، آب من ميشود.

خدايا به ذات مقدس خودت، جوان‌هاي ما را از شر اين شيطان‌ها و ابليس‌های انسي خودت حفظ بفرما.

وسواس اين‌ها را در دل خودشان برگردان.

خدايا به روح ولايت حضرت علی بن ابيطالب7 و يازده فرزندش، روح ولايت جوان‌هاي ما را نسبت به امام زمان خود7 قوي فرما.

قلبشان را از عشق و شوق و مهر و محبت و ولايت امام زمان خود7 مملو و سرشار بفرما.

به زودي دستشان را به دامن آقای خود و چشمشان را به جمال آقاي خود برسان.

ديگر بس است. هم من خسته شدم، هم شما را خسته كردم، طولاني شد، عذر ميخواهم. اگر زنده بودم، تصدق سر شما، شما هم انشاءالله زنده هستيد و فردا هم مجلس بود، چون بنده نميدانم، اين چند ميليون جمعيت ايران، سی و سه ميليون شيعه، غيرت به خرج ندهند و ماه را نكشند و نياورند، بعيد ميدانم! اگر ماه را كشاندند و آوردند و فردا عيد فطر بود، هيچ، از الان التماس دعا دارم و اگر فردا هم عيد نشد و آمديم، انشاءالله تعالي پاره‌اي از عرايض راجع به حضرت به عرض مبارك شما خواهم رسانيد.

اي تو در قصد و مقصود ما

يابن العسكري7،

ها، قافله را ببنيديد، ميخواهيم در خانه حضرت برويم، ميخواهم شما را پيش حضرت ببرم.

اي در تو مقصد و مقصود ما اي رخ تو شاهد و مشهود ما

آقاجان،

نقد غمت مايه هر شادي

غم تو براي ما از شادي بهتر است، چون غم تو است.

نقد غمت مايه هر شادي بندگيت به ز هر آزادي

اين شعر همه شما را ان‌شاءالله تكان ميدهد، هركس دلش با من است، خدا كند كه اشك بريزد، دلم ميخواهد گريه كنيد، دلم ميخواهد اشك بريزيد.

اي مولا،

نيست كسي جز تو مدد كار ما مونس ما، ياور ما، يار ما

اي مولا،

خيز و

اي قافله، يا الله، يك توجهی كنيد، يك منزل جلوتر می‌رويد.

خيز و شب منتظران روز كن طبع جهان را طرب افروز كن

لب بگشا

تو بيا برو منبر.

لب بگشا تا همه شكر خورند

ها، به حال آمديد، الحمدلله. اين‌ها نشانه توجه خاص او است، يک وقت هم ديديد كه در مجس آمده است، چه كسی خبر دارد؟

يک چشم زدن غافل از آن شاه نباشيد شايد كه نگاهی كند، آگاه نباشيد

يک وقت هم ديديد كه در همين مجس نشسته است، مهيا باشيد و دل‌ها را پاک كنيد، راه بيافتيد.

آقاجان،

لب بگشا تا همه شكر خورند ز آب دهانت رطب تر خورند

يک شعر می‌گويم، همه بلد هستيد، باهم هماهنگ شويد و همه هم گريه كنيد.

آقا،

منتظران را به لب آمد نفس

ای وای، همه گریه کنید و بخوانید.

منتظران را به لب آمد نفس   ای ز تو فریاد، به فریاد رس

امروز روضه را از دهان یکی از نوکرهای امام حسین7 بشنوید، من حال ندارم.

شما گریه کنید.